

#### اشاره:

در تاریخ صدر اسلام، یکی از کسانی که به گمان باطل خویش می‌خواست در جریان حق و باطل بی‌طرف بماند و راه میانه بینماید و بر مرز میان امام امیرالمؤمنین علی (ع) و اصحاب جمل و معاویه گام بردارد، عبدالله بن قیس مشهور به ابوموسی اشعری بود. وی بسیار جامدتر، ساده‌لوح‌تر و جاهل‌تر از آن بود که زمین‌گیر دشمن فتنه‌گر نشود و از حق رویگردان نگردد. به هر حال، جمود و جهالت ابوموسی کار دست وی داد و او را واداشت تا علی (ع) را رها کند و در جایگاه فرمانداری کوفه در جریان جنگ جمل و در موضع حکمیت، در جنگ صفین فریب دشمن را بخورد و در نتیجه فتنه‌ای را در عالم اسلام رقم بزند که آثار شومش تا قیامت بر جای بماند و چهره بدمنظر او را از آنچه بود، کریه‌تر و زشت‌تر بنماید. نقش ابوموسی از او نماد جمود و جهالت ساخت و نشان داد که نظر مولی امیرالمؤمنین علی (ع) به حق بود که ابوموسی را لایق فرمانداری و جایگاه حکمیت نمی‌دانست. اما چه کند مولی که گرفتار جُهل و جامد عقلا بود؟! در این مورد و جهت آشنایی با ابعاد فکری ابوموسی و مسائل پیرامون آن گفتگویی با حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر رهنمایی انجام داده‌ایم که توجه شما را به آن جلب می‌کنیم.

## اعتدال ابوموسایی فرهنگ سازش و تسلیم

شخصیت‌شناسی عنصری که مسیر تاریخ را عوض کرد



**به عنوان اولین پرسش لطفاً شخصیت ابوموسی اشعری را تبیین بفرمایید؟**

اشاره به بعضی از وقایع صدر اسلام که نشان می‌دهد افرادی به عنوان چهره‌های برجسته صلح‌طلب و اعتدال‌گرا، در اثر جمود و جهالت‌شان با ندانم‌کاری‌ها و بی‌بصیرتی‌هایشان به اسم صلح‌طلبی و به اسم گرایش به اعتدال در شرایط حساس، چه سرنوشتی بر جهان اسلام تحمیل کردند و چه آثاری به جای گذاشتند که به نوعی منشاء فتنه شدند، مسئله‌ای مهم به‌شمار می‌آید. عبدالله بن قیس، مشهور به ابوموسی اشعری، یکی از همین نمونه‌هاست. ابوموسی اشعری از خواص برجسته صدر اسلام هست و طبعاً گزارش‌هایی که در تاریخ در مورد این شخص آمده، نشان می‌دهد که در بسیاری از شرایط در کنار پیامبر حضور داشته است. وی سال هفتم هجری با پیامبر (ص)



بیعت کرده و به ایشان ایمان می‌آورد. او اصالتاً یمنی بوده و وقتی آوازه پیامبر را می‌شنود، مشتاق می‌شود به زیارت پیامبر بیاید. او در اولین مرتبه زیارت پیامبر (ص) به ایشان ایمان می‌آورد و به تبع او، خانواده‌اش و بسیاری از بستگانش ایمان می‌آورند. سال هشتم هجری در نبرد حنین شرکت می‌کند و به‌عنوان یکی از رزمندگان، پا در رکاب جنگ با دشمنان اسلام می‌گذارد. او در سال دهم هجری به همراه معاذ بن جبل به‌عنوان نماینده پیامبر، به یمن می‌رود و برای مدتی نماینده پیامبر اعظم (ص) در یمن می‌شود. بعد از رحلت پیامبر و پیدایش جریان سقیفه که به خلافت ابوبکر منجر می‌شود، ابوبکر وی را در سمت نمایندگی خود در یمن منصوب کرد. وی در سال هفدهم هجری از طرف عمر به ولایت بصره منصوب می‌شود. تقریباً پنج سال بعد، مردم کوفه از عمر درخواست می‌کنند تا وی را به ولایت کوفه منصوب کند و عمر نیز این کار را انجام می‌دهد. بعد از چند ماه ابوموسی دوباره والی بصره می‌شود. در زمان ولایتش بر بصره همراه سعد ابی وقاص در فتح خوزستان شرکت می‌کند. او همچنین در فتح بین‌النهرین نقش داشته و به فلات ایران لشکرکشی می‌کند و ضمن حضور در جنگ نهاوند، به فتح بخش عظیمی از کشور ایران می‌پردازد. او در سال بیست و سه هجری، به سرکوب شورشیان اهواز می‌پردازد. ابوموسی در سال بیست و شش هجری به دلیل سوءاستفاده از بیت‌المال، از ولایت بصره عزل می‌شود اما به درخواست مردم کوفه، توسط عثمان به ولایت کوفه منصوب می‌شود.

### چرا علی (ع) او را حاکم کوفه کرد؟

او بعد از مرگ عثمان با حضرت علی (علیه‌السلام) بیعت می‌کند و حضرت به دلیل موقعیتی که او بین مردم کوفه داشته، وی را بر ولایت کوفه ابقاء می‌کند. امیرالمؤمنین به دلیل موقعیت اجتماعی ابوموسی اشعری، وی را ابقاء کرد و الا حضرت به خوبی می‌دانست که ابوموسی قابلیت‌های لازم برای اداره کوفه را ندارد. شرایط طوری بود که اگر حضرت او را تغییر می‌داد، امکان وقوع شورش کوفیان وجود داشت، چون توانسته بود با سیاست و شیطنت همراه با زر و تزویر، مردم کوفه را مجذوب خودش بکند و البته از این طریق مال و منال هنگفتی برای خود و خاندانش به هم رساند و صاحب تشریفات و جاه و مقام ویژه‌ای هم شد و همین مسائل موجب شد تا موقعیتش در کوفه تثبیت شود. ضمناً سیره پیامبر اکرم (ص) و یا امیرالمؤمنین (ع) این بود که اجازه دهند فرصت‌ها دست دهد و زمینه‌ها فراهم شود تا افراد خودشان با عملکردشان، هویت خود را - خوب - آشکار سازند. تا مردم واقع‌بینانه‌تر در مورد اشخاص قضاوت کنند و آگاهانه‌تر داوری نمایند.

### این‌گونه گفته می‌شود که اهل سنت نگاه ویژه‌ای به ابوموسی دارند. به عقیده شما علت این نگاه چیست؟

در نگاه اهل سنت مواردی در کتب آنان وجود دارد که بیانگر علاقه و حرمتی است که آنان نسبت به ابوموسی ابراز می‌دارند. در کتبی مانند صحیح بخاری، صحیح مسلم، مسند احمد، اسدالغایة ابن اثیر، ابوموسی به عنوان فردی صلح‌طلب، دارای محبوبیت مردمی به خصوص نزد مردم کوفه، اهل تهجد و

اخلاص، دارای صوت قرآنی بسیار جذاب و دلنشین، اهل فتوی - به‌گونه‌ای که در مقام فتوی او را کنار مولا امیرالمؤمنین قرار می‌دهند - همچنین او را از رجال برجسته میدان سیاست می‌دانند که بصیرت نافذی داشته و شخصیت مسئولیت‌پذیری به‌شمار می‌رفته است. آنان در مجموع می‌خواهند به اصطلاح دامن ابوموسی را از فتنه، اعلان بی‌طرفی در جنگ جمل و حکمیت در جنگ صفین تطهیر کنند. یعنی این موارد در تاریخ اهل سنت، از ابوموسی اشعری چهره‌ای پاک و آراسته به نمایش گذاشته است.

### آیا ابوموسی واقعاً شخصیت صلح‌طلب و بی‌طرفی بود؟

علیرغم این‌که در نگاه اهل سنت ابوموسی فردی جانفشان در نبرد با کفر معرفی شده است، در عین حال می‌گویند وقتی دو گروه مسلمان با هم می‌جنگیدند؛ او فردی محتاط و بی‌طرف و صلح‌طلب می‌شد! لذا در جنگ جمل او بی‌طرف باقی ماند و مردم کوفه را بر بی‌طرفی ترغیب و تشویق کرد. اهل سنت می‌گویند دلیل عدم همراهی ابوموسی اشعری این بوده که می‌بیند هر دو گروه، مسلمان هستند و چون او جنگ بین دو گروه مسلمان را فتنه می‌دانست، لذا فارغ از این‌که یک طرف این جریان ولی امر مسلمین حضرت علی (علیه‌السلام) حضور دارد، موضع بی‌طرفی اتخاذ کرد! این در حالی است که به نظر می‌رسد اگر همین جریان در زمان خلفای سابق پیش می‌آمد، او حکم خلیفه را ولایی دانسته، آن‌ها را ولی امر مسلمین قلمداد کرده و حکم آن‌ها را کاملاً مطاع می‌شمرد! رفاقت و معاشرت ابوموسی با آن سه نفر و عادت او به زندگی مرفه و رانت‌خواری موجب می‌شد وی عملاً نتواند با حضرت علی (ع) کنار بیاید. این بود که دیگران را بر حضرت ترجیح می‌داد. این امر از جمود و جهالت ابوموسی ناشی می‌شد.

آنچه که به اصطلاح اهل سنت به عنوان یک امتیاز برای وی در نظر می‌گیرند و آن این‌که ابوموسی در نبرد اسلام و کفر بسیار غیور و جانفشان بود اما در نبرد بین اهل اسلام بسیار محتاط بود و اعلان بیطرفی می‌کرد و این‌گونه نبردها را فتنه تلقی می‌کرد، این یک ادعای نادرست است چراکه وی اصلاً محتاط نبوده است. وی حتی در جریان سقیفه بنی‌ساعده و فتنه خانه‌نشین کردن حضرت علی (ع) و شهادت حضرت صدیقه کبری (س) ساکت مانده است. مگر حضرت زهرا (س) فرزند رسول خدا (ص) نبود؟ به‌علاوه وی در زمان امارتش بر بصره از بیت‌المال مسلمین به ناحق برداشت کرده و سوء استفاده‌ها نموده است! این مطالب چگونه با بی‌طرفی، محتاط بودن و صلح‌طلب بودن ابوموسی سازگار است؟! این نشان می‌دهد که وی نه تنها محتاط نبود، بلکه به صورت جانبدارانه‌ای تحت نظارت حکومت وقت، خودش را موظف به انجام فرمان و دستور خلفاء می‌دانسته است.

### علت نافرمانی او در برابر علی (ع) چه بود؟

این‌که چرا وی در مقابل فرامین حضرت علی (علیه‌السلام) نافرمانی می‌کند، دلایل گوناگونی دارد، یکی از آن‌ها این است که وی پیش از حکومت مولا امیرالمؤمنین (ع)، هرگونه بهره‌برداری از بیت‌المال و تصرف در آن را براحتی انجام می‌داد



لذا وقتی از بیت‌المال بصره سوءاستفاده کرد، خلفای سابق او را عزل و تنبیه نکردند بلکه از قضاء او را به ولایت بخش دیگری از قلمروی اسلام، یعنی کوفه منصوب نمودند. اما در زمان حکومت حضرت علی (علیه‌السلام)، حضرت با منشوری که برای حاکمیت ولایت او تنظیم می‌کنند، به وی گوشزد می‌کنند که دیگر دوران سوءاستفاده از بیت‌المال، خانواده‌سالاری، رفیق‌سالاری و پارتی‌بازی، رشوه‌خواری و چپاول بیت‌المال گذشته است. لذا او نمی‌خواهد تحت فرمان حضرت علی (علیه‌السلام) باشد و اگر می‌توانست، قطعاً حضرت علی (علیه‌السلام) را کنار می‌زد و به افراد دیگری متمایل می‌شد که البته در جریان حکمیت نیز این‌گونه رفتار نمود.

چنین شخصیتی در جنگ جمل که یک طرف حضرت علی (علیه‌السلام) هست و طرف دیگر برخی از صحابه رسول خدا(ص) به همراهی عایشه و جماعتی از تابعین، تصمیم می‌گیرد که همراهی نکند، چون می‌خواهد کاری کند که سودی عاید هیچ یک از طرفین دعوا نشود، بلکه در فکر راه میانه‌ای است تا خود را به عنوان یک انسان صلح‌طلب و اعتدال‌گرا معرفی کند.

اگر از بُعد روانشناسی، مواضع ابوموسی اشعری را بررسی نماییم، خواهیم دید که وی حضرت علی (علیه‌السلام) را قبول نداشته است. بلکه در طول بیست و پنج سال نسبت به یاران دیرینه خودش و به ادامه طریق حاکمیت خلفای اول و دوم و سوم تمایل داشته است. به دلیل همین تعلق خاطر بود که از همراهی با حضرت علی (علیه‌السلام) سر باز زد. طلحه و زبیر با ابوموسی رفیق گرمابه و گلستان بودند. این رفاقت دیرینه بیست و پنج ساله یا بیشتر به او اجازه نمی‌داد تا علیه آن‌ها وارد عمل شود. به همین دلیل از فرمان حضرت علی (علیه‌السلام) شانه خالی کرد و در میان مردم کوفه به سخنرانی پرداخت و می‌گفت: دو گروه از مسلمانان یکی به فرماندهی علی و دیگری به فرماندهی طلحه و زبیر با همدیگر می‌خواهند بجنگند. شما جانب هیچ‌کدام را نگیرید و الا دچار فتنه خواهید شد! این یک نمونه از کارهای ابوموسی است و منجر به این شد که حضرت علی (علیه‌السلام) او را عزل کند و ابوموسی را فرد ساده‌لوحی که لیاقت منصب سیاسی ندارد، معرفی فرماید.

### یکی از مهم‌ترین فرازهای زندگی سیاسی ابوموسی، بحث حکمیت است. لطفاً در این مورد توضیحاتی ارائه نمایید.

مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) در ارتباط با خواص صدر اسلام مطالبی را ایراد فرمودند و از جمله این خواص، همین ابوموسی اشعری است. ایشان می‌فرمایند در مورد این شخص به کتب شیعه اشاره نمی‌کنم، بلکه از منابع اهل سنت سخن می‌گویم. ایشان سوابق درخشان ابوموسی را یادآوری می‌کنند تا می‌رسند به جنگ صفین و شرایطی را برایش ذکر می‌کنند که دور از انتظار بوده است. ایشان به وضعیت استثنایی که ابوموسی داشته، اشاره دارند که متأسفانه این وضعیت کمتر گفته شده است. مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) به نقل از اسدالغابة ابن‌اثیر می‌گویند: ابوموسی در یکی از جنگ‌ها در جمع مردم کوفه آمد. مردم کوفه را تشویق به جنگ کرد. مردمی که تحت تاثیر خطابه آتشین ابوموسی قرار گرفته بودند، راغب شدند که

حتی پیاده به جنگ با دشمن بروند. آنقدر در وصف مجاهدانی که با پای پیاده به رزمگاه می‌روند سخن گفت که مخاطبان را تحت تأثیر قرار داد. حتی خیلی از آن‌ها که اسب داشتند، عهد بستند با پای پیاده به جهاد در راه خدا بروند. آن زمان رسم بود که هرکس که به سپاه اسلام می‌پیوست، اگر خودش مال و منالی داشت، ثروتی داشت، مرکبی داشت، با مرکب خودش می‌آمد، اسب خودش را زین می‌کرد. آنقدر این خطابه مؤثر افتاد که آن‌هایی که اسب داشتند، اسب‌های خود را به اسطبل‌ها فرستادند تا خود با پای پیاده به رزمگاه بروند. عده‌ای از این مردم گفتند حالا این حرف‌ها را شنیدیم، منتظر می‌مانیم روز جنگ که به اصطلاح بانگ جرس می‌آید و ابوموسی مردم را فرا می‌خواند و به جنگ بسیج می‌کند، خود چگونه می‌آید؟ علاقه‌مند شدند تا با پای پیاده به همراه ابوموسی اشعری حرکت کنند، تا پای، جای پای صحابه رسول خدا(ص) بگذارند. خیلی‌ها تبرکا و تیمنا گفتند: ما صبر می‌کنیم پشت سر جناب ابوموسی خودمان را برای عزیمت به جهاد مهیا می‌کنیم! اما ناگهان دیدند ابوموسی با کبکبه و دبدبه دارد می‌آید! بهترین اسب‌ها و بهترین امکانات در اختیار اوست! تاریخ خود اهل سنت دارد که فقط چهل قاطر، وسایل، اموال، زیورآلات و اشیاء گران‌بهای ابوموسی را حمل می‌کردند! البته در آن زمان مرسوم بود کسی که از یک موقعیت ممتاز برخوردار بود و به جنگ می‌رفت، چون اطمینان نداشت که بتواند سالم برگردد، معمولاً اسب‌ها و وسایل گران‌بهایش را تحت‌الحفظ با خود می‌برد، تا در جای امنی قرار دهد. شایان ذکر است خود این‌ها هیچ وقت نمی‌جنگیدند، بلکه معمولاً در خیمه‌ای به صورت تحت‌الحفظ و با امنیت کامل، مستقر می‌شدند و فقط دستور صادر می‌کردند تا مردم به جنگ دشمن بروند. مردم بیچاره تا این وضعیت را؛ ابوموسی را سواره و مال و دارایی و اشیاء گران‌بهایش را بر روی ستوران مشاهده کردند، پیش آمدند گفتند جناب ابوموسی شما دیروز این‌گونه سخنرانی می‌کردی و ما را برای جهاد حتی با پای پیاده ترغیب می‌نمودی! چه شد که الان خودت با این کبکبه و دبدبه می‌آیی؟! ابوموسی با تازیانه این‌ها را رد کرد و گفت بروید گمشید! و با فحش و بددهانی ردشان کرد. یک چنین شخصیتی را نزدیک به ده هزار نفر با شمشیرهای برهنه، در جریان حکمیت به حضرت علی (علیه‌السلام) تحمیل کرده و گفتند که باید وی نماینده مردم عراق در جریان حکمیت باشد. این در حالی است که حضرت علی(ع)، اول مالک اشتر، سپس عبدالله بن عباس و بعد احنف بن قیس را معرفی کردند ولی هیچ‌کدام از این‌ها را از امام نپذیرفتند! ابوموسی با چه فریبندگی این مردم را فریفته و با چه سیاستی این مردم را در حماقت و جهلشان نگه داشته که بالغ بر ده هزار نفر، شمشیر به دست در مقابل حضرت علی (علیه‌السلام) بایستند و این حکمیت را به ایشان تحمیل کنند؟ چون راحت‌طلبان در ظاهر به دنبال فردی اعتدال‌گرا و صلح‌طلب بودند و تنها امتیاز ابوموسی را نیز در این می‌دیدند که وی یک فرد میانه‌رو است؛ نه طرفدار معاویه است و نه طرفدار علی(ع). او را انسانی اصلاح‌طلب می‌دانستند که سعی دارد بین جماعت اهل اسلام را اصلاح کند.

این‌آینه عبرت ماست تا بتوان عیار عکس‌العمل چهره‌های اصلاح‌طلب و اعتدال‌گرا را در مصاف حق و باطل ارزیابی کرد.



به هر حال، ابوموسی به عنوان نماینده حضرت علی(ع) و عمروعاص به عنوان نماینده معاویه، در جریان حکمیت حاضر شدند نزدیک شش ماه در یک منطقه مشترکی با همدیگر مذاکره می کردند. در این مدت عمروعاص به ظاهر از ابوموسی بسیار تعریف و تمجید می کرد و خیلی برای او احترام قائل بود و همیشه در آنظار عمومی، ابوموسی را به اسم صحابی رسول خدا(ص) جلو می انداخت، تا این که بالاخره ابوموسی فریب عمروعاص را خورد. در جریان حکمیت ابوموسی به عمروعاص تعارف کرد که شما زودتر برو صحبت کن و خطبهات را بخوان. اما عمروعاص گفت: خیر! مگر می شود ما بر صحابی رسول خدا(ص) متقدم شویم، شما بر ما شرف دارید، احترام شما بر ما واجب است! عبدالله بن عباس این گفتگو را شنید، دست زد پشت شانه ابوموسی و گفت فریش را نخور، بگذار او اول برود بعد تو برو. ولی وی توجهی نکرد و زودتر بالای منبر رفت. وی در جمع حضار انگشترش را از انگشت بیرون آورد و گفت من و عمروعاص در مذاکرات و گفتگوهایمان به این نتیجه رسیدیم که علی و معاویه، هر دو را از خلافت عزل کنیم و امر خلافت را به شورای جماعت مسلمین بسپاریم. همین طور که این انگشت را از انگشت بیرون آوردم، این دو را عزل کردم. سپس عمروعاص بر منبر رفت و گفت حرف جناب ابوموسی، صحابی بزرگ رسول خدا(ص) را شنیدید. بله، من هم موافقم، ایشان امام خودش را عزل کرد، علی را عزل کرد اما من در نقطه مقابل رهبر خودم معاویه را همچنان که انگشتر در انگشت می کنم، بر خلافت تثبیت می کنم! بحث که به اینجا رسید، ابوموسی با یک آیه قرآنی به عمروعاص خطاب کرد که تو مثل سگی هستی که اگر دنبالت کنند، پارس می کنی و اگر هم رهایت کنند، پارس می کنی. عمروعاص هم نه یک حرف بالا، نه یک حرف پایین جوابش را داد و گفت: مثل تو مثل الاغی است که بارش کتاب است و هیچ چیز نمی فهمد! باید نتیجه گرفت وقتی صحبت از اصلاح طلبی و اعتدال گرای می شود، باید ببینیم اعتدال تا به کجا، اصلاحات در کجا و صلح طلبی چگونه و به چه منظوری؟ آیا بین حق و باطل می شود اعتدال ایجاد کرد؟ آیا بین حق و باطل می شود اصلاح طلب بود؟

### به نظر شما علت اصلی گمراهی و فتنه انگیزی خواص چیست؟

در خطبه مشهوری که حضرت علی (علیه السلام) بعد از جنگ جمل ایراد می کنند، می فرمایند: «انما ما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع و آراء تبتدع.» ایشان اشاره ای دارند به جریان فتنه که فتنه از کجا شروع می شود، سلسله جنبان فتنه و فتنه گری چیست؟ یکی هواهای نفسانی است که ملاک کار قرار می گیرد (اهواء تتبع) یکی هم «آراء تبتدع»: نظریه هایی که به ناحق بصورت بدعت در جامعه اسلامی رسوخ می کند. در خصوص ابوموسی اشعری و امثال وی این امر جاری می باشد. نهایت امر کار به اینجا رسید که می گفت نه علی حق است نه معاویه، هردو را عزل می کنیم تا به یک آدم بینابین و میانه رو برسیم! چرا وی به این نتیجه می رسد؟ به این دلیل که می بیند حضرت علی (علیه السلام) اگر بخواهد حکومت کند، جلوی ویژه خواری

امثال ابوموسی اشعری را می گیرد. این آراء تبتدع از کجا نشأت می گیرد؟ از اهواء تتبع.

این خطبه که بعد از جریان جمل ایراد شده و طعنه به ابوموسی اشعری و اصحاب جمل است، نشان می دهد که دلیل این انحراف چیست؟ انحراف امثال ابوموسی اشعری که یک شبه ایجاد نشد، او از همان زمانی که در رکاب پیامبر(ص) می جنگید، شائبه هایی از هواهای نفسانی در ذهنش بود. این مسئله را می توان روان شناسانه تحلیل کرد. ابوموسی اشعری اگر در همان موقعیت کوچک خودش می ماند، شاید منشاء این فتنه های بزرگ نمی شد، او وقتی به موقعیت های بالاتر می آید دامنه گسترش فتنه اش نیز زیادتر می شود. چنین موقعیتی را ابوموسی اشعری از همان ابتدا داشت. ابوموسی فردی است هم براساس هوای نفس نظر می داد و هم آن که موقعیتش ایجاب می کرد که هواهای نفسانی خودش را این گونه ارضاء کند. دوره کوتاه ولایتش بر کوفه در زمان حضرت علی (علیه السلام) دستش بسته بود. خاصیت آن محدودیت هم همین بود که ماهیت واقعی ابوموسی را نمایان ساخت و فتنه کرد و ماهیت واقعی اش آشکار شد.

### به عنوان آخرین پرسش اگر نکته ای باقیمانده است، بیان فرماید.

با توجه به مسائل اخیر در عرصه سیاست می خواهم از مباحثی که مطرح گردید استفاده کرده و نکته ای را متذکر شوم. وقتی در عرصه سیاسی مذاکره ای صورت می پذیرد، آن هم با قدرت طلبان، فرصت طلبان و زورگویانی چون آمریکا، فرانسه و انگلیس طبعاً باید منتظر ماند و دید که کفه کدام طرف سنگین تر است؟ وقتی طرف مقابل به استدلال، عقلانیت و منطق بهایی نمی دهد؛ بحث زور است، چون زورش می رسد، می خواهد خواسته هایش را تحمیل کند، بحث نیرنگ و دغل بازی است. چون دنبال تأمین منافع خودش است دغل کاری می کند. در طول تاریخ دو بیست سال گذشته ایران، نوع مذاکره های سیاسی که صورت گرفته است، امتیازات از آن طرفی بوده که موازنه قدرت را در دست داشته است و با زور به راحتی می توانسته کفه ترازو را به نفع خودش تنظیم کند. در چنین شرایطی ما بایستی تاریخ را آینه عبرت خودمان قرار دهیم، مبدا به اسم اعتدال گرایی، صلح طلبی، تشنج زدایی، رفع تحریم ها و... خدایی نکرده کاری کنیم که حق در مسیر مذاکره با باطل از بین برود و حقوق یک ملت ضایع گردد. آیا می توانیم به بهانه آرام کردن فضای سیاسی و به بهانه تشنج زدایی، باب مذاکره سیاسی را باز کنیم و آنقدر امتیاز بدهیم که حق و حقوق مان ضایع شود؟ اگر به گوشه ای از تاریخ صدر اسلام اشاره کردیم، آن هم با تمرکز بر نقش خواص جامد و جاهلی چون ابوموسی اشعری، دلپیش این است که زندگی این خواص بی بصیرت، می تواند آینه عبرت ما باشد. وقتی ولی امر مسلمین به صراحت می فرمایند از مذاکرات نفعی عاید کشور و نظام و ملت نمی شود و یا اظهار می دارند در مذاکرات مواظب حقوق ملت باشید، مواظب ساختارها باشید، مواظب خطوط قرمز باشید، باید دید که آیا این فرمانها و رهنمودهای نورانی در گفتگوها و مذاکرات رعایت می شود یا خیر؟